

معرفی کتاب

احساس محاصره؛ ژئوپلیتیک اسلام و غرب

فصلنامه مطالعات بسیج، سال نهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۵

فولر، گراهام و لسر، یان؛ احساس محاصره؛ ژئوپلیتیک اسلام و غرب، ترجمه علیرضا فرشچی و علی‌اکبر کرمی، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ، ۱۳۸۴، ۳۳۲ صفحه

مقدمه

عنوان «احساس محاصره» از سوی نویسندگان برای بحث درباره مسائل غرب و اسلام انتخاب شده است؛ نویسندگانی که به عنوان خبرگان حوزه مسائل جهان اسلام، به‌ویژه خاورمیانه به‌شمار می‌روند. احساس محاصره و اطلاق یکسان آن بر غرب و جهان اسلام ریشه در تأثیر شدید نویسندگان از اتوپیای غرب داشته که برای تزیین قرن آمریکایی و تبرئه غرب از چهار قرن اعمال سلطه احساس وظیفه می‌کنند؛ گرچه شاید در نگاه نخست «احساس محاصره» و عدم تفاهم - یا در برخی موارد سوء تفاهم - در روابط غرب و جهان اسلام غیرقابل انکار باشد. با این تفاوت که احساس محاصره غرب از جانب جهان اسلام به قرون وسطی و شرایط آن دوران بازمی‌گردد؛ در حالی که مشابه آن و حتی بسیار شدیدتر از محاصره و بلکه احساس غارت‌شدگی و قرار داشتن در آستانه نابودی در جهان اسلام، مسئله‌ای مربوط به زمان ماست؛

این در حالی است که شرایط بین‌المللی بسیار روشن‌تر از آن است تا در محققى مانند فولر تلقى برابری را از شرایط جهان اسلام و غرب ایجاد کند. در نتیجه، طرح مشکلات اسلام علیه غرب در نوشته حاضر حداقل به شش مورد می‌رسد و در شرایط مشابه آنچه از سوی غرب به جهان اسلام تحمیل شده تنها به سه مورد محدود است. این موضوع به نوعی حاکی از سهم‌خواهی نابرابر نویسندگان برای جهان غرب است.

نویسندگان کتاب، جنبشهای مقاومت ملی در جهان اسلام و پدیده تروریسم را در یک مجموعه دیده و به اسلام نسبت می‌دهند؛ بدون آنکه به منشأ آن، که ریشه در جهان غرب دارد، اشاره کنند.

از نگاه نویسندگان، تلاش جهان اسلام برای دستیابی به جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و در نتیجه، اختلال در نظم جهانی مورد علاقه غرب و در واقع مخالفت با ادامه سلطه آن، از جمله مشکلاتی است که جهان اسلام علیه غرب ایجاد کرده و حتی فراتر از این، هضم نشدن فرهنگی مهاجران مسلمان در غرب است که امری غیرقابل تحمل می‌نماید.

سازماندهی محتوایی

مباحث این کتاب با ده فصل به شرح ذیل تدوین شده است:

- مقدمه
- برداشت تاریخی غربی‌ها از اسلام و میراث ژئوپلیتیکی آنها
- برداشت روان‌شناختی و تاریخی مسلمانان از غرب
- معضلات تحمیلی اسلام به غرب
- معضلات تحمیلی غرب به جهان اسلام
- بُعد دینی
- همبستگی و همزیستی
- بُعد ژئوپلیتیکی مناطق رویارویی

- بُعد استراتژیک

- نتیجه‌گیری

فصل اول به عنوان مقدمه کتاب ضمن اشاره به بخشهای پنجگانه کتاب به

طرح مهم‌ترین سؤالات مطروحه پرداخته است که عبارتند از:

۱- مهم‌ترین مسائل مطرح در مناقشات میان کشورهای اسلامی خاص و

برخی کشورهای غیراسلامی که فی‌نفسه با اسلام ارتباط ندارند

چیست؟ آیا این مشکلات در حال افزایش است یا در حال کاهش؟

۲- تا چه حد خود اسلام عامل مناقشه میان کشورهای اسلامی و

غیراسلامی محسوب می‌شود؟ چه عوامل یا سناریوهایی ممکن است

وجود داشته باشد که بتواند نقش اسلام را به عنوان عامل اصلی مناقشه

نزد هر یک از طرفین افزایش یا کاهش دهد؟

۳- همبستگی اسلامی تا چه میزان می‌تواند رشد کند؟ این همبستگی

حول چه موضوعاتی ممکن است به وجود آید؟ در سایه این

همبستگی چه سیاستهایی ممکن است در قبال غرب اتخاذ شود؟ و

برعکس، چه عواملی با وخیم جلوه دادن چشم‌اندازهای اقدام مشترک

موجب تضعیف همبستگی اسلامی می‌شوند؟

۴- عوامل اصلی که به لحاظ مذهبی یا فرهنگی روابط کشورهای اسلامی

و غرب را بغرنج‌تر می‌کنند، کدامند؟

۵- مسلمانانی که در خارج از موطن خود زندگی می‌کنند چه تجربیاتی

اندوخته‌اند؟ آنها تا چه اندازه سکولار شده‌اند و یا به چه میزانی

تأثیرات سکولاری بر کشورهای اسلامی داشته‌اند؟

۶- چه سیاستی را می‌توانیم اتخاذ کنیم که درگیریهای کاربردی و منطقه‌ای

رنگ و بوی یک رویارویی وسیع‌تر با اسلام را به خود نگیرد؟

نویسندگان در این مقدمه، هدف خویش را از پرداختن به این موضوع چنین

بیان می‌کنند: ممکن است بعضی از خوانندگان این کتاب، به‌ویژه جهان اسلام، چنین احساس کنند که عنوان کتاب و یا درون‌مایه اصلی آن تا حد زیادی اختلاف حل‌نشدنی میان اسلام و غرب را ترویج می‌کند. به همین ترتیب، ممکن است برخی دیگر این بررسی را طرح و نقشه‌ای در جهت افزایش تلاش کشورهای غربی برای نفوذ در جهان اسلام ببینند؛ نویسندگان کتاب حاضر علی‌رغم جانبداری از غرب هرگونه قصدی را در این خصوص رد می‌کنند و ادعا می‌کنند که عمیقاً به مفهوم ایجاد آشتی و اشتراک مساعی میان تمدن‌ها اعتقاد داشته و معتقدند بررسی دقیق مسئله، شرایط مفید و مؤثری برای بحث فراهم کرده که به تبیین سیاستی اندیشمندانه بین جهان اسلام و غرب کمک می‌کند. رسیدن به یک تفاهم مشترک، قابل‌تحسین است، اما موضوعات سیاسی مهمی نیز میان دو طرف وجود دارد که برای رفع آنها باید به‌طور جدی چاره‌ای اندیشید. مسئله عدم موازنه قدرت یکی از پیچیده‌ترین موضوعات است؛ چرا که صرف وجود نابرابری، همیشه هر نوع رابطه‌ای را پیچیده‌تر می‌کند. به اعتقاد نویسندگان اگر این بررسی بتواند اظهارات جنجالی و سطحی را در مورد جنگ سرد جدید کاهش داده - با تفاهم بیشتر برگرفته از ره توشه روان‌شناختی موجود - و چارچوبی برای موضوعاتی که از جانب دو طرف به آن پرداخته می‌شود تهیه کند، در این صورت بسیاری از اهداف این کتاب محقق شده است.

فصل دوم تحت عنوان برداشت تاریخی غربی‌ها از اسلام و میراث ژئوپلیتیکی آنها، به برداشت تاریخی غرب از شرق اختصاص یافته است. به اعتقاد نویسندگان، رابطه میان اسلام و غرب در حال حاضر در گفتگوهای پس از جنگ سرد در خصوص آینده امور بین‌الملل مهمترین موضوع مورد بحث است. البته این مسئله موضوعی بسیار قدیمی است که از تصورات ماندگار و قوی برگرفته از تجربه تاریخی و برداشتهای دوطرف ناشی می‌شود. غرب - که در اینجا عموماً اروپاییان موردنظرند - تقریباً از آغاز پیدایش اسلام، عملاً از آن

تأثیر گرفته است. بررسی جوامع اسلامی نیز از قرون وسطی تاکنون در مطالعات سیاسی و اندیشمندانه غرب لحاظ شده است. آن چه مسلم است آشنایی غرب با اسلام به لحاظ تاریخی، از آشنایی جهان اسلام با غرب به مراتب بیشتر است. این عدم تقارن در شناخت و منافع، در تمام مدت رویارویی طولانی امپراتوری عثمانی و اروپا آشکار بوده و از پایان جنگ دوم به بعد نیز مشخصه روابط اسلام و غرب بوده است. اکنون با روند روزافزون اشاعه رسانه‌های غربی در جهان، ممکن است این وضعیت معکوس شود. برای مثال، در حالی که حتی طبقه متوسط مردم ترکیه و مراکش نیز در مورد سیاست و جامعه آمریکا و فرانسه نظراتی دارند، ممکن است تعداد بسیار اندکی از شهروندان آمریکایی از وقایع و رویدادهایی که در رباط و آنکارا اتفاق می‌افتد، آگاهی داشته باشند. مردم مغرب زمین فقط در صورت بروز بحرانهایی که منافع غرب را تحت تأثیر قرار می‌دهد توجه خاصی به حوادث جهان اسلام از خود نشان می‌دهند. جنگ خلیج فارس نمونه بارزی از این بحرانهاست و آشوبهای الجزایر نیز دست‌کم برای اروپاییان، نمونه دیگری از این موارد است.

آمریکا تا اوایل قرن نوزدهم به‌طور جدی با جهان اسلام مراوده‌ای نداشته است، اما بازتاب قرن‌ها تجربه اروپاییان در این زمینه بخش مهمی از رویکرد فکری کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس را نسبت به اسلام تشکیل می‌دهد. جنگ خلیج فارس، انقلابهای اسلامی بالقوه در الجزایر و مصر، اقدامات تروریستی در آمریکا و ابعاد اسلامی بحران یوگسلاوی سابق، اسلام را در کانون بحثهای سیاست خارجی اروپا و آمریکا قرار داده است. این توجه غیرمعمول به یک موضوع خاص در سیاست خارجی و امنیتی از زمان بحثهای مفصل پس از جنگ در خصوص مهار کمونیسم تاکنون بی‌سابقه بوده است. این مسئله بر شکل‌گیری این بینش که روابط میان اسلام و غرب به «لحظه تعیین‌کننده‌ای» رسیده است، کمک می‌کند.

فصل سوم به برداشت روان‌شناختی و تاریخ مسلمانان از غرب اختصاص دارد. برداشت مسلمانان از رابطه‌شان با غرب به‌طور مشخص بر دو موضوع کلی استوار است: زوال تفوق و برتری درازمدت تمدن اسلامی و احساس عمیق مسلمانان مبنی بر اینکه از جانب غرب در محاصره بوده، در موضع ضعیف و آسیب‌پذیر قرار دارند. این دو عقیده ممکن است در غرب موجبات تعجب بسیاری از کسانی را فراهم کند که اسلام را دینی می‌دانند که از نظر نظامی به خود متکی بوده و در یک موضع تهاجمی قرار دارد. اما عدم درک جنبه روان‌شناختی از تفکر جهان اسلام، موجب می‌شود که پویایی حساسی میان این دو منطقه از بین برود.

مسلمانان به خوبی از حدود یک هزاره برتری نظامی، تکنولوژیکی، علمی، فکری و فرهنگی خود که در دوره رنسانس به پایان رسید، باخبرند. دوره‌ای که پس از آن، روند افول مسلمانان و صعود اروپاییان آغاز شد و تا امروز نیز همچنان ادامه دارد و طی آن عمدتاً اروپای تازه تسلط یافته، قدرت امپریالیستی و استعماری خود را بر مسلمانان تحمیل کرده است. این فصل از کتاب، چگونگی از دست رفتن عظمت، قدرت و اعتماد به نفس مسلمانان را به تفصیل بیان می‌کند.

به زعم نویسندگان ضربه روحی این شکستها، به علت احساس زوال درونی و از میان رفتن تمدن منسجم اسلامی، هرچه بیشتر تشدید شده است. جهان اسلام با آن ارزشها، هنجارها، قوانین و فرهنگ پایدار خود، در دو قرن گذشته در برابر نفوذ فرهنگ غربی به نسبت تسلیم شده است؛ نفوذی که انسجام تمدن اسلامی را ضعیف و به طرق گوناگون مجبور به پذیرش برتری قدرت غرب و تمدن آن کرده است. البته جهان اسلام به لحاظ روابط قدرت هنوز به‌طور کامل خود را با این تغییر عمیق منطبق نکرده است. امروز، گرچه به صراحت بیان نمی‌شود، اما احساس نگرانی و عدم امنیت به‌طور عمیقی در

روح و جان جوامع اسلامی لانه کرده است. تمدن اسلامی که بر پایه الطاف الهی در قرن هفتم میلادی شاهد مجد و عظمت جامعه اسلامی بوده، حال چگونه می‌تواند موضع انفعالی و فرودست خود را در جهان معاصر بپذیرد؟ اگر مسلمانان برای از بین رفتن مجد و عظمت، افول قدرت و از دست دادن نفوذشان اندوهگین‌اند، از تمدن غرب که به برتری مسلمانان پایان داد نیز بسیار رنجیده‌خاطر و ناراحتند. از نظر مسلمانان، تاریخ گذشته و نیز زمان معاصر، زمینه‌های فراوانی برای نارضایتی از غرب درون آنها ایجاد کرده است؛ نارضایتی‌هایی که غرب باید از دو منظر آنها را درک کند.

۱- غرب باید این نکته مهم را بداند که مسلمانان تاریخی دارند که برای آنها بسیار واقعی و ملموس است؛ تاریخی که مبتنی بر وقایع تاریخی است و قایعی که برای مسلمانان مهم است ولی در تاریخ غربی‌ها مورد غفلت قرار گرفته است.

۲- قرائت مسلمانان از تاریخ، بیانگر زمینه‌های روان‌شناختی، فرهنگی و تاریخی دیدگاه مسلمین نسبت به جهان معاصر است. ممکن است مسلمانان در تعامل معمولشان با غرب احساس خود را در مورد این وقایع تاریخی پنهان کنند، اما این ملاحظات در تفکر جمعی آنها وجود دارد. این احساسات اگر برای مدت مدیدی هم مخفی بماند، باز ممکن است در واکنش نسبت به برخی اقدامات غرب در خاورمیانه و یا در هر جای دیگر به یکباره و به شکلی غیرمنطقی قلیان کرده و ترسها و نگرانی‌های کهنه را دوباره زنده کند.

فصل چهارم و پنجم کتاب به تنگناهای سیاسی معاصر که جهان اسلام و غرب با آن مواجه‌اند و برخی نکات عینی از جمله اصطکاک و برداشتهای متضاد از اهداف و منافع ملی می‌پردازد. تروریسم، پناهندگان، سیاستهای تأمین نفت، مداخله نظامی غرب به تولید سلاح و سیاستهای تجاری از جمله دیگر

مسائلی است که در این فصول مورد بررسی قرار گرفته‌اند. مسائلی که منحصر به روابط مسلمانان و غرب نیست بلکه در طیف نگرانی‌ها و نارضایتی‌های جاری قرار می‌گیرد که به‌طور کلی، میان جهان سوم و غرب وجود دارد.

فصلهای ششم، هفتم و هشتم به مطالعه ابعاد مذهبی موضوع پرداخته است. نخست اینکه، اعتقاد مسلمانان مبنی بر لزوم اشاعه اسلام و یا انجام جهاد، تا چه اندازه ممکن است به نزاع با غرب بینجامد. دوم اینکه، چشم‌انداز همبستگی اسلامی در جهت نیل به اهداف کلی و از آن جمله اهداف ضد غربی چگونه است؟

در این فصلها پدیده زندگی مسلمانان در غرب، جدای از موضوع مهاجرت نیز بررسی شده است. به اعتقاد نویسندگان، تجربه مسلمانان در غرب می‌تواند نشانه مهمی از تغییرات مختلفی باشد که جوامع اسلامی در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان در آینده شاهد آن خواهند بود.

در ادامه، بُعد ژئوپلیتیکی مناطق رویارویی مورد بررسی قرار گرفته است. نویسندگان معتقدند نقاط اشتعال موجود در امتداد سرزمینهای مرزی جهان اسلام باید تجزیه و تحلیل شوند. این نقاط در مناطق مختلف تا چه اندازه با هم شبیه هستند؟ آیا احساسات اسلامی عامل مشترک شروع درگیری‌هاست؟ در واقع، عوامل متفاوتی وجود دارند که به طرق گوناگون و در مناطق مختلف دست به دست یکدیگر داده، به ایجاد درگیری و اصطکاک می‌انجامند. درگیری صرفاً به مرزهای اسلام با دیگر تمدنهای محدود نمی‌شود بلکه به مناطقی در خود جهان اسلام و حتی به برخی مناطق غیرمسلمان نیز کشیده می‌شود.

کتاب حاضر تعاملات میان اسلام و جهان غیرمسلمان را به انواع زیر دسته‌بندی کرده است:

- تجزیه‌طلبی: تلاش مناطق مسلمان‌نشین برای جدا شدن از مناطق غیرمسلمان؛

- بازپس‌گیری: تلاش کشورهای اسلامی برای گسترش حاکمیت خود بر مناطق مسلمان‌نشین تحت کنترل کشورهای دینی که از نظر دینی و نژادی با آنها اختلاف دارند؛
 - خشم مسلمانان از امپراتوری‌هایی که در گذشته بر آنها حکومت داشته‌اند؛ امپراتوری‌هایی نظیر کلیسای کاتولیک، مسیحیت ارتدوکس، بودایی، کنفوسیوسی و هندو؛
 - خشم و نارضایتی دیگر گروه‌های قومی و دینی از امپراتوری اسلامی که در گذشته بر آنها حکومت داشته‌اند؛
 - اختلافات مرزی دولتهای مسلمان و غیرمسلمان؛
 - تلاش برای اعمال قدرت اقلیتهای مسلمان در کشورهایی با اکثریت غیرمسلمان؛
 - تبعیض سیاسی و برتری اقتصادی واقعی یا مجازی غیرمسلمانان بر مسلمانان؛
 - تبلیغ و دعوت به اسلام در مناطق غیرمسلمان؛
 - ترس غیرمسلمانانی که ساختارهای اجتماعی ضعیفی دارند از قدرت نهادهای اجتماعی مسلمانان؛
- در ادامه هر یک از این موارد، عوامل مؤثر در درگیری و حدود نقش اسلام در میان آنها مورد بررسی قرار گرفته است.
- فصل نهم** کتاب، بعد استراتژیک موضوع را مورد توجه قرار داده است. در این فصل آمده است که:
- ماهیت آینده روابط اسلام و غرب بر احتمال وقوع درگیری در نظام بین‌المللی تأثیر گذاشته، چالشهای جدیدی بر سیاست و استراتژی غرب تحمیل خواهد کرد. مسائل اساسی در این زمینه عبارتند از: تعامل فرهنگها و نگرشهای مختلف استراتژیک نسبت به جنگ و صلح؛ نقش ویژه دولتها در مناطق مرزی

بین اسلام و غرب؛ چگونگی تأثیرپذیری ثبات و بازدارندگی در محیطی که در آن عامل اسلامی نقش مهم‌تری به لحاظ امنیتی داشته باشد و فشارهای ناشی از دخالت نظامی غرب در جهان سوم، به‌ویژه جهان اسلام و عواقب آن.

در فصل دهم کتاب نیز آمده است:

ما معتقد نیستیم که روابط اسلام و غرب در حال حاضر به گونه‌ای است که فی‌نفسه «منازعه ایدئولوژیکی بعدی جهان» را در پی داشته باشد. به‌رغم وجود رقابت تاریخی بین اسلام و مسیحیت، به عنوان تنها مدعیان جهانی که هر یک خود را «دین جهان‌شمول» می‌داند، اسلام به مثابه مذهب، در حال حاضر هیچ نقطه برخوردی با مسیحیت یا غرب ندارد. همچنین ما هیچ نوع رویارویی گسترده‌ای بین طیف کشورهای اسلامی و غربی نمی‌بینیم که با هیچ روشی نتوان از آن اجتناب کرد. به‌طور ساده باید گفت منافع، وضعیتها و کشورهای موردنظر آن، چنان متنوع و متفاوتند که هیچ‌گونه قطب‌بندی اساسی و درازمدتی را در طیفهای فرهنگی - دینی حفظ نخواهند کرد.

در بخش پایانی این کتاب برخی توضیحات نهایی و معانی ضمنی برای سیاست آمریکا ارائه شده است. اولین وظیفه سیاسی سیاستگذاران این است که از هرگونه وسوسه سطحی‌نگرانه اجتناب کرده و بدانند که این مسئله یک مسئله محتوم و غیرقابل تغییر نیست که لزوماً به برخورد تمدنها بینجامد. البته در این میان ممکن است برخی تقابلهای فرهنگی مشخص برای فرهنگ‌پژوهان مهم باشد، ولی این رویکرد در سطح سیاست صرفاً یک «رفع تکلیف» است. بدون تردید تفاوتهای فرهنگی وجود دارد، اما اعتقاد یأس‌آور به هماهنگی ذاتی فرهنگها علاوه بر آنکه مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه می‌تواند به سود نیروهایی باشد که از این طریق بتوانند غرب را به عنوان یک دشمن بی‌چون و چرا ترسیم کنند.